

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نوشته: مایکل پارنتی (Michael Parenti)

برگردان: آمادور نویدی

فرستنده: فرسید پرواز

۱۴ جنوری ۲۰۱۴

امپریالیسم ۱۰۱

۲

آنچه که توسعه نیافتگی خوانده میشود، یک شرایط تاریخی اصلی نیست بلکه، محصول فوق استثمار امپریالیسم است. خود کم توسعه یافتگی، یک توسعه محسوب می شود.

فقر مصنوعی

«توسعه نیافتگی» مجموعه ای از روابط اجتماعی است که با اجبار و زور بر کشورها تحمیل شده است. با ظهور استعمارگران غربی، مردم کشورهای جهان سوم در واقع بعضی اوقات قرن‌ها از توسعه یافتگی به عقب رانده شدند. امپریالیسم بریتانیا در هند یک مثال آموزنده است. در سال ۱۸۱۰، هند منسوجات بیشتری به انگلستان صادر می کرد تا انگلستان به هند. در سال ۱۸۳۰، مسیر تجارت عوض شد. بریتانیا موانع گمرکی سنگینی در راه ورود کالاهای هندی ایجاد کرد، ولی انگلیسی ها کالاهایشان را در هند می فروختند، عملی که به وسیله قایق های مجهز به توپ و نیروی نظامی کمک می شد. در عرض چند سال، مراکز بزرگ نساجی داکا و مدراس به شهرهای ارواح تبدیل گشتند. هندی ها برای کشت پنبه مورد استفاده در کارخانه های بریتانیایی به روستاها فرستاده شدند. در واقع، هند به گاو شیردهی برای سرمایه داران انگلیسی تبدیل شد.

در سال ۱۸۵۰، دهی هند به ۵۳ میلیون پوند انگلیس رسید. از سال ۱۸۵۰ تا سال ۱۹۰۰، درآمد سرانه اش به تقریباً دو سوم کاهش یافت. ارزش مواد خام و کالاهائی که هند مجبور به ارسال به بریتانیا بود، در اکثر سالهای قرن نوزدهم سالانه به بیش از مجموع درآمد کل شصت میلیون کارگر کشاورزی و صنعتی هندی بالغ شد. فقر گسترده هند محصول شرایط تاریخی آن کشور نبود. امپریالیسم بریتانیا دو کار انجام داد: اول، به توسعه هند پایان داد، سپس با زور آن کشور را عقب نگه داشت.

روندهای جانگداز مشابهی در سراسر جهان سوم اتفاق افتاد. ثروت عظیم استخراج شده گواهی از آن می دهند که تعداد ملت های ضعیف در واقع کم بوده است. کشورهای مثل برزیل، اندونزی، چیلی، بولیوی، زئیر، مکزیک، مالزی، و فیلیپین سرشار از منابع بودند و بعضی ها هنوز هم هستند. برخی اراضی آنگونه به طور کامل تاراج شده که

از همه نظر متروکه می شود. با اینحال، بسیاری از کشورهای جهان سوم «توسعه نیافته» نیستند، بلکه استثمار مضاعف شده اند. استثمارگران غربی و سرمایه گذاران برای آنها یک زندگی با استانداردهای پائین تر و نه بالاتر به وجود آورده اند.

با مطالعه آنچه که استثمارگران انگلیسی بر سر ایرلندی ها آورده اند، فردریک انگلس در سال ۱۸۵۶ نوشت: «ایرلندی ها هر وقت به کاری برای آغاز راه رشد و ترقی دست زده اند، هر بار آنها از نظر سیاسی و صنعتی خرد شده اند. در اثر سرکوب مستمر آنها، کشورشان به طور مصنوعی به کشوری کاملاً فقیر تبدیل شده است.» با بیشتر کشورهای جهان سوم نیز به همین صورت برخورد شده است. سرخپوستان مایا در گواتمالا در ابتدای قرن ۱۶، قبل از آمدن اروپائی ها از رژیم غذایی مغذی تر و متنوع تر، و از شرایط سلامتی بهتر از آنچه که امروز دارند، برخوردار بودند. آنها برای کارهای دستی، معماری، صنعتگری، و باغداری بومیان بیشتر از امروز داشتند. آنچه که توسعه نیافتگی خوانده می شود، یک شرایط تاریخی اصلی نیست بلکه، محصول فوق استثمار امپریالیسم است. خود کم توسعه یافتگی، یک توسعه محسوب می شود.

امپریالیسم آنچه را که من «بد توسعه» می نامم، ایجاد کرده است: به جای خانه سازی برای فقراء، به جای بیمارستان ها برای کارگران، به جای غذا برای بازارهای داخلی، به جای احداث جاده ها برای آنهایی که امیدوارند یک دکتر یا معلمی را ببینند، ساختمان های اداری مدرن و هتلهای مجال در شهرهای بزرگ، کلنیک های عمل جراحی زیبایی برای ثروتمندان، شرکتهای صدور پول نقد برای تجار محصولات کشاورزی، بزرگراه هایی که معادن و ویلاهای ثروتمندان را به پالایشگاه ها و بنادر و فرودگاهها متصل می کند، در کشور می سازد.

ثروتهای مستقیماً غارت شده مردم جهان سوم، مالکیت مردم بر منابع طبیعی، پولهای حاصل از وضع مالیات های سنگین و اجاره بهای تحمیل شده بر زمین، منهای دستمزد ناچیز، بخش اصلی دستمرد ها و عوارض واردات اجباری محصولات با قیمتهای بسیار بالا به نخبگان اقتصادی اروپا و امریکای شمالی (و اخیراً جاپان) انتقال می یابد. کشورهای مستعمره از آزادی تجارت و فرصت برای توسعه منابع طبیعی، بازار و پیشرفت صنعتی خود محرومند. خودگردانی و خوداشتغالی جایش را به کار مزدوری داده است. از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰، تعداد کارگران مزدبگیر در جهان سوم از ۷۲ میلیون به ۱۲۰ میلیون نفر افزایش یافت و نرخ رشد آن در حال شتاب گیری است.

صدها میلیون نفر از مردم جهان سوم در حال حاضر در روستاهای دورافتاده و در محلات فقیر نشین، شلوغ و پرتراکم شهری در فقر زندگی می کنند، اغلب به علت تسلط و اعمال کنترل شرکتهای تجاری محصولات کشاورزی، استخراج معادن یا شرکتهای صادرکننده محصولات بر زمینهایی که زمانی آنها را به منظور کشت لوبیا، برنج و ذرت برای مصرف داخلی شخم می زدند و اکنون مجبوراند برای تولید محصولاتمانند قهوه، شکر و گوشت گاو روی آنها کار کنند، از گرسنگی، بیماری و بیسوادی رنج می برند. مطالعه آمارهای مندرج بیست کشور فقیر جهان در آمار رسمی نشان می دهند تعداد مردمی که در شرایط «فقر مطلق» یا فقر مفرط به سر می برند، روزانه ۷۰۰۰۰ نفر افزایش می یابد. به طوری که شمار آنها در سال ۲۰۰۰ به ۵/۱ میلیارد نفر رسید - (San Francisco Examiner) سان فرانسیسکو ایگزامینر، ۸ جون ۱۹۹۴).

امپریالیسم میلیونها کودک را در سراسر جهان به زندگی در کابوس مجبور می کند، در اثر استثمار بی پایان، سلامت روانی و جسمانی شان به شدت آسیب پذیر می شود. کانال دیسکآوری بر اساس یک فیلم مستند گزارش داد (در ۲۴ اپریل ۱۹۹۴)، که در کشورهای مثل روسیه، تایلند و فیلیپین، تعداد زیادی از افراد کم سن و سال برای کمک به ادامه بقاء خانواده های فقیرشان به سوداگران فحشاء فروخته شده اند.

در کشورهای مانند مکزیک، هند، کلمبیا و مصر، کودکان در مقابل چند پنی در ساعت، به حساب تخریب سلامتی شان و با قطع امیدی از بازی، مدرسه، یا مراقبتهای پزشکی، از طلوع تا غروب آفتاب در مزارع و کارخانه ها و معادن کار می کنند.

در هند، ۵۵ میلیون کودک مجبور به کار هستند. ده ها هزار کارگر در کارخانه شیشه سازی در دمای ۱۰۰ درجه کار می کنند. در یک شرکت، کودکان چهار ساله در اثر استنشاق دودهای مضر کیمیائی از ساعت ۵ صبح تا تاریکی شب، از بیماریهای آمفیزم، سل و بیماریهای تنفسی دیگر رنج می برند. شرکتهای بزرگ فراملی از محدودیت سنی استخدام کارگر در فیلیپین و مالزی پشتیبانی می کنند. پیروی از سود پیروی از شیطان است.

تنوری توسعه

وقتی که ما می گوئیم کشوری «توسعه نیافته» است، منظورمان این است که عقب مانده و در برخی موارد، عقب افتاده است و مردمش تمایل کمتری برای پیشرفت و تکامل نشان می دهد. مفهوم منفی «توسعه نیافتگی» باعث شده است که سازمان ملل متحد، وال استریت ژورنال و احزاب گوناگون سیاسی به کشورهای جهان سوم به عنوان کشورهای «در حال توسعه» اشاره کنند، اصطلاحی که ظاهراً در مقایسه با «توسعه نیافتگی» کمتر اهانت آمیز است، اما به همان اندازه گمراه کننده است. من ترجیح میدهم از اصطلاح «جهان سوم» استفاده کنم برای این که به نظر می رسد اصطلاح «در حال توسعه» تنها راه محترمانه بیان «توسعه نیافتگی» و برای تأخیر در شروع بکاری در مورد آن است. «این اصطلاح، این مفهوم را می رساند که فقر یک شرایط تاریخی اصلی بود و نه آن چیزی که از طرف امپریالیستها تحمیل شده باشد. این اصطلاح دروغین می خواهد نشان دهد که این کشورها در حال توسعه اند. ولی واقعیت حاکی از آن است که شرایط اقتصادی شان معمولاً در حال بدتر شدن است.

تنوری مسلط نیمه دوم قرن گذشته، مکرراً توسط نویسندگانی مانند باربارا وارد (Barbara Ward)، و. و. روستاو (W. W. Rostow) و آنهایی که ثروت گسترده ای در امریکا و دیگر نقاط جهان غرب دارند، به صراحت و به طور مکرر اعلام شده و در آن گفته می شود که این، به تصمیم کشورهای ثروتمند شمال بستگی دارد که کمک به کشورهای «عقب مانده» جنوب را افزایش دهند، تکنولوژی در اختیار آنها بگذارند عادت به کار مناسب را به آنها بیاموزند. این آخرین نسخه به روز شده «مسئولیت مرد سفید پوست»، یک طرح خیالی و مورد پسند امپریالیسم است.

بر اساس سناریوی توسعه و با معرفی سرمایه گذاریهای غربی، بخش های اقتصادی عقب مانده کشورهای فقیر کارگران را با این توجیه آزاد خواهند کرد که گویا بعداً آنها شغل پرکاری در بخش مدرن با دستمزد بالاتری پیدا خواهند کرد. همچنان که سرمایه انباشت می شود، کارفرما سودش را مجدداً سرمایه گذاری می کند. در نتیجه، باعث تولید محصولات باز هم بیشتر، راندمان کار، قدرت خرید و بازار می شود. درنهایت یک اقتصاد شکوفاتر تکامل می یابد.

این «تنوری توسعه» یا «تنوری نوسازی - مدرنیزاسیون»، که بعضی اوقات خوانده می شود، ارتباط کمی با واقعیت دارد. آنچه که در جهان سوم پدید آمده شکلی از استثمار شدید و وابستگی به سرمایه داری است. شرایط اقتصادی با رشد شرکتهای فرامیلتی سرمایه گذار به شدت بدتر شده است. مشکل اصلی نه زمینهای فقیر یا جمعیت های بیفایده، بلکه استثمار خارجی و نابرابری طبقاتی است. سرمایه گذاران برای سود خودشان نه برای کمک به توسعه به کشورهای جهان سوم روی می آورند.

مردم این کشورها نیازی ندارند که به آنها یاد داده شود که چگونه کشاورزی کنند. آنها محتاج زمین و ابزار برای کشاورزی اند. آنها نیازی به آموزش چگونگی ماهیگیری ندارند. آنها نیازمند قایق و تور ماهیگیری و دسترسی به

ساحل خلیج ها و اقیانوس ها هستند. آنها برای توقف خالی کردن مواد زاید سمی در آنها به کارخانه های صنعتی احتیاج دارند. آنها احتیاج ندارند که متقاعد شوند باید استندرت های بهداشتی را مراعات کنند. آنها به یک داوطلب سپاه صلح که به آنها بگوید آبتان را بجوشانید، احتیاجی ندارند. به ویژه زمانی که نمی توانند سوخت تهیه کنند یا به هیزم دسترسی ندارند. آنها به شرایطی نیازمندند که به آنها اجازه داشتن آب نوشیدنی پاکیزه و لباس تمیز و خانه می دهد. آنها به نصایح رژیم غذایی از امریکای شمالی احتیاج ندارند. آنها معمولاً می دانند که چه غذاهایی به بهترین وجهی نیازهای تغذیه ایشان را برآورده می سازد. آنها احتیاج دارند که سرزمین و کارشان به آنها پس داده شود تا برای خودشان کار کنند و مواد غذایی مورد مصرف خودشان را تولید نمایند.

میراث سلطه امپریالیستی فقط فلاکت و جنگ نیست، بلکه ساختار اقتصادی حاکم به وسیله شبکه شرکت های بین المللی است که خودشان مرهون شرکت های مادر هستند که در امریکای شمالی، اروپا و جاپان مستقراند. اگر هرگونه هماهنگی یا یکپارچه سازی موجود است، فقط در میان طبقات سرمایه گذار جهانی، نه در میان اقتصادهای بومی این کشورها رخ می دهد. اقتصادهای جهان سوم تکه تکه و نامتشکل هر دو بین یکدیگر و خودشان، هر دو در جریان سرمایه و کالا و در فن آوری و مدیریت باقی میماند. در مجموع، چیزی که ما داریم یک اقتصاد جهانی است که کمترین رابطه ای با نیازهای اقتصادی مردم جهان ندارد.

نئو امپریالیسم: سرشیرگرفتن از خامه

بعضی اوقات سلطه امپریالیستی ناشی از تمایل ماهوی برای سلطه طلبی و توسعه طلبی، یک «امر قلمروی» شرح داده می شود. در واقع، امپریالیسم سرزمینی دیگر حالت غالب نیست. در مقایسه با قرن نهم و اوایل قرن بیستم، که قدرتهای اروپائی جهان را بین خودشان تکه تکه کردند، امروز تقریباً هیچ سلطه استعماری وجود ندارد. سرهنگ بلیمپ (Colonel Blimp) مرده و به خاک سپرده شده و جای خود را به مردانی در لباس کارآفرین (یقه سفیدهای سرمایه داری -م) داده است. به جای این که مستقیماً به وسیله قدرت امپراتوری استعمار کند، به کشورهای ضعیف دام حق حاکمیت گسترده شده است - در حالی که سرمایه مالی غربی کنترل سهم شیر خود را از منابع سودآور حفظ کرده است. این رابطه نام های گوناگونی دارد: از جمله، «امپراتوری غیررسمی»، «استعمار بدون مستعمرات»، «نئوکلونیالیسم- استعمار نو»، و «نئو امپریالیسم».

رهبران سیاسی و تجاری امریکا در میان اولین کارگزاران نوع جدیدی از امپراتوری، به ویژه در کوبا در آغاز قرن بیستم بودند. پس از تصرف این جزیره در جنگ با اسپانیا در سال ۱۸۹۸، امریکائی ها در نهایت به کوبا استقلال رسمی دادند. یعنی کوبائی ها دولت، قانون اساسی، پرچم، پول و نیروی امنیتی خود را به وجود آوردند، اما تصمیم های مهم سیاست خارجی همچنین ثروت جزیره، شامل شکر، تنباکو، و صنعت توریسم و عمده واردات و صادرات در دستان امریکا باقی ماند.

منافع سرمایه داری امریکا در طول تاریخ بیشتر از تصرف مستعمرات به تصاحب ثروت علاقه داشتند. به دارائی کشورهای دیگر ترجیح می دادند بدون این که زحمت اداره دولت هایشان را به خود بدهد. با سلطه نئو امپریالیسم، پرچم در خانه میماند، در حالی که دالر - غالباً به زور «شمشیر» به همه جا می رود.

پس از جنگ جهانی دوم، قدرتهای اروپائی مانند بریتانیا و فرانسه سترا نیازی نئو امپریالیستی را تدوین کردند. پس از سالها جنگ، از نظر اقتصادی ورشکسته شده و با اقتصادی در حال رکود شاهد تشدید مقاومت در میان جهان سوم بودند. به همین سبب، با اکراه تصمیم گرفتند که سلطه اقتصادی غیرمستقیم، کم هزینه تر و از نظر سیاسی مناسبتر از

قانون آشکار استعماری را اعمال کنند. آنها کشف کردند که حذف قانون مداخله آشکار استعماری، شرایط بسیج احساسات ضدامپریالیستی را برای عناصر ملی گرا در کشورهای سابقاً مستعمره مشکل می سازد. اگر چه دولت تازه تأسیس ممکن است از استقلال کامل دور باشد، اما در برابر چشمان مردمش از مشروعیت بیشتری نسبت به دولت مستعمره تحت کنترل قدرت امپریالیستی برخوردار خواهد بود. به اضافه، در شرایط سلطه نوامپریالیستی که منافع امپریالیستی آزاد است تا بر انباشت سرمایه متمرکز شود، دولت بومی هزینه اداره کشور را به دوش می کشد. این، همه آنچیزی است که آنها واقعا می خواهند انجام بدهند.

پس از سالها استعمار، برای کشورهای جهان سوم بسیار مشکل است که رابطه نابرابر خود را با استعمارگر قبلی اش رها کند و غیرممکن است از دایره سرمایه داری جهانی خارج شود. آن کشورهایی که سعی کنند جدا شوند در معرض تنبیه اقتصادی و تهدید نظامی توسط یکی از قدرتهای بزرگ، معمولاً آمریکا قرار می گیرند.

رهبران کشورهای جدید ممکن است شعارهای انقلابی بدهند، اما هنوز خودشان را در مدار سرمایه جهانی محبوس می بینند، بناچار با کشورهای جهان اول برای سرمایه گذاری، تجارت، و کمک همکاری می کنند. بنا بر این، ما شاهد پدیده عجیب رهبران تازه استقلال یافته جهان سوم هستیم که امپریالیسم را به عنوان منبع فقر کشورشان محکوم می کنند، در حالی که شهروندان مخالف در این کشورها همین رهبران را به همکاری با امپریالیسم متهم می کنند.

در بسیاری موارد یک قشر کمپرادور پدید آمد یا به عنوان پیش شرط استقلال به منصب گماشته شد. قشر کمپرادور کشورش را به منبع تأمین منافع خارجی تبدیل می کند. کشور دست نشانده کشوریست که برای سرمایه گذاری با شرط و شروطی که منافع سرمایه گذاران خارجی را در نظر بگیرد، آزاد است. در کشور دست نشانده، سرمایه گذاران شرکتیهای بزرگ از سوبسیدهای مستقیم و کمک مالی زمین، دسترسی به مواد خام و کارگر ارزان، مالیات کم یا بدون مالیات، اتحادیه های کارگری کم اثر برخوردار اند، در آنها از قوانین مخالف با دستمزد کم یا کار کودکان یا نبود امنیت شغلی، و حفاظت زیست محیطی نمی توان صحبت کرد. قوانین حفاظتی موجود، اغلب نادیده گرفته شده و به آنها عمل نمی شود.

در کل، جهان سوم چیزی شبیه بهشت سرمایه داری است، زندگی را همانگونه که در اروپا و آمریکا در طول قرن نوزدهم بود، تصویر می کند، با نرخ سود بسیار بالاتر از آنچه که امروز ممکن است در یک کشور با قوانین اقتصاد شکوفا به دست بیاورد. به دلیل همکاری اش با امپریالیسم به طبقه کمپرادور به عنوان پاداش اعطا شده است. رهبران از فرصتی که جیبشان را با کمکهای خارجی ارسالی دولت آمریکا پر می کنند، لذت می برند. با استقرار نیروهای امنیتی آموزش دیده و مسلح شده توسط آمریکا و مجهز به آخرین فن آوری های ترور و سرکوب، ثبات تضمین شده است. با این حال هنوز، نوامپریالیسم حامل خطر است و مخاطره می کند. دستیابی قانونی به استقلال، در نهایت توقعات استقلال بالفعل را پرورش می دهد. اشکال خودگردانی، تحریک یک تمایل برای برداشت از ثمره خود گردانی است. بعضی اوقات یک رهبر ملی گرا که میهن دوست و اصلاح طلب هم هست، در شکل و هیبت یک کمپرادور همدست امپریالیسم پدیدار می شود. بنابراین، تغییر استعمار به استعمارنو بدون خطر برای امپریالیستها نیست و نشان دهنده سود خالص برای نیروهای مردمی در جهان است.

مایکل پرنتی (Michael Parenti) یک نویسنده شناخته شده برنده جایزه بین المللی و سخنران است. او یکی از تحلیلگران مترقی پیشرو در کشور است. کتابهای بسیار آموزنده و جذاب و سخنرانی هایش طیف گسترده ای از مخاطبان را در آمریکای شمالی و خارج در بر می گیرد.

برگرفته از:

Imperialism 101

Chapter 1 of *Against Empire* by Michael Parenti

منتشر شده در سایت اشتراک